



پروژه شماره ۱۰۰۰۰۰۰۰
پرتال جامع علوم انسانی

خطرات پنهان سینما

استیو لسنینگ
برگردان: محمدحسین رحمانیان

در سال ۱۹۶۸ موسسه فیلم سینمایی آمریکا^۱ اقدام به رتبه‌بندی فیلم‌ها نمود و آن زمانی بود که اعتراضات مردمی علیه توهین به مقدسات در فیلم‌های سینمایی بالا گرفته بود. اکنون پس از گذشت بیش از سی سال، امیدوارم رتبه‌بندی فیلم‌ها نتیجه معکوس نداده باشد. چرا که بسیاری از مسیحیان از رتبه‌بندی‌های این موسسه به عنوان دستورالعملی برای نحوه نگرش خود به هر فیلم استفاده می‌کنند. به نظر می‌رسد که بیشتر مسیحیان معتقدند سکس، خشونت و اهانت، عناصر زیان‌بار سینما هستند. رتبه‌بندی‌ها گرچه احتمالاً ما را از مضرات این عناصر مصون می‌دارند؛ ولی ممکن است ما را از پرداختن به یک خطر بزرگ‌تر و اساسی‌تر منحرف کنند و آن خطر، دنیای خیالی سینما است.

رسانه سینما، زندگی ما را منعکس می‌کند ولی دنیای فیلم‌های سینمایی مهیج‌تر و درونی‌تر از خود ما و زندگی ماست. هنگامی که به وسیله فیلم‌های سینمایی، دنیایی غیر از آن‌چه در آن زندگی می‌کنیم را نشان می‌دهیم، خطر ایجاد توقعات غیرواقع‌بینانه و احتمالاً زیان‌آور را برای خود ایجاد می‌نماییم. اغلب سینماورها از خطراتی که سکس، خشونت و اهانت برای آن‌ها به وجود می‌آورند، آگاهند. هنگام تماشای یک صحنه خلاف اخلاق می‌توانیم تأثیر سوء آن را درک کرده افکار خود را علیه آن مجهر نماییم و به عنوان انسان‌هایی آزاده از آن تقلید نکنیم ولی آن‌چه ممکن است برای ما خطرناک باشد و نیز هیچ وسیله دفاعی علیه آن برای خود نساخته‌ایم، دنیای خیالی است.

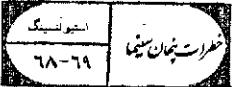
یک فیلم سالم می‌تواند به اندازه یک فیلم خشونت‌بار یا بیشتر از آن اثرات منفی در پی داشته باشد. یک رژیم یکنواخت از فیلم‌هایی که عشق خیالی، مادی‌گرایی و کلیشه‌سازی را تقویت



استیو لسنینگ، منتقد سینما که بیشتر درباره سینما و دین می‌نویسد. برای آشنایی بیشتر با او به وبسایتش به نشانی زیر مراجعه نمایید:

www.stevelansing.com

1. the Motion Picture Association of America



می‌کنند، می‌تواند شیوه تفکر، رفتار یا حتی نحوه درک ما از خداوند را تغییر دهد. بزرگ‌ترین خطرات سینما نه فقط در محتوای فیلم‌ها بلکه در خود رسانه باقی می‌مانند. فیلم، یک دنیای خیالی ایجاد می‌کند. دنیایی که ما را جذب و اغواء می‌کند. فیلم خواب ساخته اندی وارنرول شاید فیلمی باشد که زندگی واقعی را بیشتر از فیلم‌های دیگر منعکس می‌کند ولی هنوز هم از واقعیت جداست؛ چون کارگردان خودش انتخاب می‌کند که هنرپیشه که باشد و دوربین را به کدام سمت نشانه رود تا توجه ما را به خود جلب نماید. تصاویر و صداها را پرتنش و تشدید می‌کند تا همه بینندگان را تحت تأثیر قرار دهد. این دنیای خیالی سینما سریع‌تر از ما حرکت می‌کند، زیباتر از ما به نظر می‌رسد، خوش‌تر از ما می‌نوازد و مهیج‌تر از ماست.

ولی خطر دنیای خیالی چیست؟ اگر از یک شخص عادی در خیابان سؤال کنیم که آیا فیلم‌های سینمایی شبیه زندگی واقعی‌اند یا نه؛ احتمالاً خواهد گفت: البته خیر. از یک دیدگاه عقلایی، سینماورها، اغلب بین واقعیت و افسانه تمییز می‌دهند ولی دنیای خیالی هنگامی خطرناک می‌شود که تصور کنیم کاش دنیای ما بیشتر شبیه فیلم‌ها می‌شد یا هنگامی که یک ضدارزش رایج در جامعه را تقویت می‌کند.

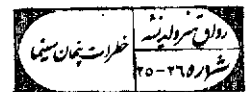
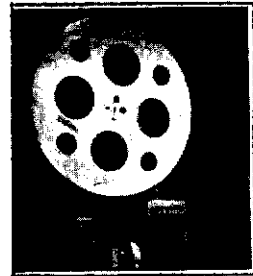
قدم اول در پرهیز از این خطرات، شناخت آن‌هاست؛ چون جهل و ناآگاهی است که ما را از پیشرفت بازمی‌دارد. من تأثیرات بالقوه مضر دنیای خیالی سینما را در پنج ناحیه موضوعی تقسیم‌بندی کرده‌ام:

نشانه‌های پایان خوش^۲

آمریکایی‌ها پایان خوش را دوست دارند. بیشتر تراژدی‌ها در مجموعه فیلم‌های ما از دیگر فرهنگ‌ها یا دیگر دوره‌های زمانی اخذ شده‌اند. استودیوها اغلب پایان خوشی را به آخر تراژدی‌های معروف می‌چسبانند. حتی فیلم‌هایی که با مرگ قهرمان فیلم تمام می‌شوند با پایان خوش به نظر می‌رسند. به ندرت هالیوود، تراژدی‌های امروزی تولید می‌کند.

پایان خوش به خودی خود بد نیست ولی یک رژیم یکنواخت پایان خوش بدون بازتاب مناسب، این فکر را در ما ایجاد می‌کند که در زندگی واقعی نیز پایان خوشی را متوقع باشیم. انتظار داریم

2. The Happy-Ending Syndrome



هر چیزی همان طور که می‌خواهیم باشد. در این دنیای پست و ذنی، اعتقاد به این مطلب که تصور ما از زندگی یک عاقبت موفقیت‌آمیز است، روبرگرد خطرناکی است که منجر به بیماری روانی بدبینی (ساینسیزم) می‌شود.

حتی اگر این فیلم‌ها ما را به این سو سوق ندهند، می‌توانند ما را به این سمت بکشانند که شادی‌طلبی را هدف خود قرار دهیم. شادی‌طلبی حق ماست ولی ملزم بودن به آن را کتاب مقدس امر نمی‌کند:

اگر کسی به شما سیلی زد، سمت دیگر صورتت را نیز به سوی او باز گردان.

تصور نمی‌شود چنین کاری موجب خوشحالی ما شود ولی دست‌کم کمک می‌کند ابراز محبت نماییم.

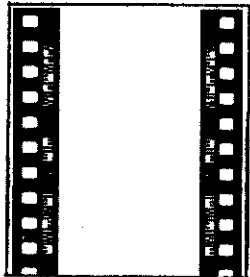
خطر دوم نشانگان(سندرم) پایان خوش، ناشی از تصور حاکمیت عدالت است. فیلم‌ها نشان می‌دهند بر سر افراد بد بلا می‌آید، افراد خوب از مشکلاتشان خلاصی می‌یابند و هرکسی آن‌چه که استحقاق دارد نصیبش می‌شود ولی در عالم واقع، بلا بر سر آدم‌های خوب می‌آید و دیگران از مصیبت فرار می‌کنند. هارولد کوشر می‌گوید:

بدشانسی افراد خوب، مسئله‌ای برای هر کسی است که می‌خواهد معتقد به دنیایی عادلانه، منصفانه و زیست‌پذیر باشد. آن‌ها ناگزیر درباره شادی، مهربانی یا حتی وجود خدا سؤال می‌کنند.

شاید دلیل این‌که مردم این قدر به شدت معتقد به دنیایی عادلانه‌اند این باشد که متناوباً دنیایی را می‌بینند که بشر به وسیله فیلم خلق کرده‌است. فیلم یعنی جایی که عدالت حاکمیت دارد و آن‌ها نمی‌توانند بفهمند چرا خدا دنیایی متفاوت از آن‌چه ما می‌توانیم خلق کنیم، بیافریند. این می‌تواند مانع درک ما از خدا شود.

عشق، ازدواج و روابط جنسی

روزی ستونی از *سال‌نامه لندرز* می‌خواندم که در آن یک خواننده پرسیده بود:
چرا سکس هرگز شبیه آن‌چه که در فیلم‌ها نشان داده می‌شود، نیست.

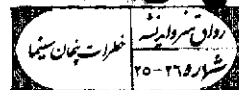
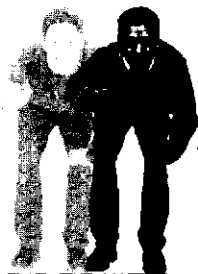


لنדרز باید به دقت توضیح می داد که فیلم‌های سینمایی زندگی واقعی نیستند. به نظر می‌رسد حتی خطرناک‌تر از نشان دادن سکس در تلویزیون، چگونگی نشان دادن آن است: عشقی، پویا، هم‌بهره، یا هیجانی متقابل. چون ما در فیلم‌ها نسبت به دیگر منابع، اطلاعات تصادفی بیشتری از سکس کسب می‌کنیم. این انحراف واقعیت می‌تواند انتظارات زبان‌آوری را در ما بیافریند. نه تنها سکس که عشق به طور عموم از آرزای کردن رنج می‌برد. عقیده به عشق در نگاه اول به وسیله فیلم‌ها تقویت و تداوم بخشیده می‌شود؛ زیرا هر بیننده می‌داند که دو ستاره فیلم بالاخره عاشق هم می‌شوند. این ایده که برای هر شخصی، کسی مقدر شده است، می‌تواند یک ارتباط عاشقانه واقعی را که گهگاه همراه با دعوا و ناسازگاری است، تضعیف نماید. فیلم‌ها روابط را آسان می‌کنند ولی بینندگان را برای تفاوت‌های ظریف، تردیدها و افت‌وخیزهایی که در یک رابطه واقعی وجود دارند، آماده نمی‌سازند.

کلیشه‌سازی

یکی از منافع فیلم این است که ما را به جاهایی می‌برد که تا به حال نرفته‌ایم و با اشخاصی آشنا می‌کند که تاکنون برخورد نداشته‌ایم ولی اغلب فراموش می‌کنیم که واقعی نیستند. ما ذهنیت خود را از کشورها و اشخاص، مطابق آنچه که در فیلم‌ها می‌بینیم، شکل می‌دهیم و از آن‌جا که بیشتر فیلم‌های آمریکایی که درباره کشورهای دیگر پخش می‌شوند، چند قسمتی‌اند، تصور ما از باقیمانده جهان یک دنیای پیش‌صنعتی و عقب‌افتاده است. یعنی تنها یک عامل دیگر به نژادپرستی و قوم‌گرایی ما اضافه می‌شود!

خطرناک‌تر از آن، کلیشه‌سازی است که درباره افراد، در کشور ما توسعه می‌یابد. طبیعتاً قصه‌گویی، کلیشه‌سازی را ارتقاء می‌دهد؛ چون به استثناء شخصیت‌های اصلی، داستان وقت کافی برای ترسیم شخصیت یک انسان کامل، پویا و پیچیده ندارد. بنابراین هر وکیلی یا یک ایده‌آلیست جهادگر به شمار می‌رود یا یک کلاهبردار پول‌پرست. روسپی‌ها قلب‌هایی از طلا دارند. کاتولیک‌ها ایمان خود را در آستین پنهان می‌کنند. سالمندان بی‌مصرف‌اند. کلاترهای شهرهای کوچک کودکانی زودباورند. زنان با کودکان بهتر رفتار می‌کنند و باید از آن‌ها مراقبت نمایند. پزشکان



ثروتمندند و به بیماران اهمیت نمی‌دهند و مبلغان دینی متقلبان رنجش‌آوری بیش نیستند. اصولاً شخصیت‌ها کاریکاتورند. نویسندگان در قراردادن یک پیرزن یهودی یا یک جوان سیاه‌پوست در یک صحنه بسیار خلاصه‌گویی می‌کنند به این دلیل که خواننده انتظار دارد هر کدام به شیوه‌ای مخصوص به خود رفتار کنند. این که شخصیت‌ها چطور به نظر می‌رسند و چه می‌پوشند، به طور سحرآمیزی باعث کلیشه‌سازی می‌شوند. استفاده از این کلیشه‌ها نیز موجب تقویت آن‌ها در ذهن می‌شود. ما درباره گروه‌های قومی، مردان، زنان، کودکان و سالمندان معلول به واسطه فیلم‌هایی که از تلویزیون تماشا می‌کنیم، عقایدی داریم. می‌گوییم کودکان ساده‌دل‌اند، زنان عاطفی‌اند، ایتالیایی‌ها پرشورند... حتی اگر این تعمیم‌ها گاهی درست باشند، نباید عادتاً توقع داشته باشیم هرکسی به شیوه‌ای که به نظر می‌رسد، رفتار کند؛ چون در غیر این صورت در حق انسانیت افراد دیگر اجحاف می‌کنیم.

افراد شاد خوشرو

آمریکایی‌ها افراد جذاب را بیشتر دوست دارند. گرچه می‌دانیم این طور نیست، تصور می‌کنیم افراد زیبا تا حدی بهتر و جالب توجه‌تر از هر کس دیگری هستند. برای احترام، تحسین و پذیرش افراد خوش‌قیافه آمادگی بیشتری نسبت به افراد معمولی یا بدقیافه داریم. به همین دلیل است که آمریکایی‌ها برای دیدن یک ستاره خوش‌تیپ فیلم حاضرند پول خرج کنند. شخصیت‌های حاشیه‌ای فیلم اغلب به وسیله افراد بدمنظر اشغال می‌شوند و نقش‌های اصلی را به هنرپیشگان جنسی می‌دهند و چون هالیوود همیشه به دنبال ستاره بزرگ بعدی است، بسیاری از نقش‌های کمکی و فرعی نیز به سمت بازیگران سکسی پیش می‌روند. چنین روندی، گمانی که درباره زیبایی در ذهن می‌پرورانیم را تقویت می‌کند. گمان می‌کنیم زندگی خوش‌تیپ‌ها جالب‌تر است و در نهایت هر کسی برای آن‌ها تلاش می‌کند. اگر حواسمان جمع نباشد، این مسأله می‌تواند منجر به حسادت و وزیدن بدان‌ها و نارضایتی از چهره و بدن خودمان شود. از این گذشته افرادی که معمولی نامیده می‌شوند، نیز می‌توانند دیدگاه ما را منحرف کنند.

کمال‌گرایی و وسواس می‌تواند روحیهٔ اعتماد به نفس ما را درهم‌شکند.

خطر دیگر تمرکز بر زیبایی، تمایل به رفتار یا مردم به مثابه اشیاء است. اگر فیلمی دارای صحنه‌های عربانی یا سکسی هم نباشد باز ممکن است بدن‌های هنرپیشگان مرد یا زن را به رخ بکشد. در فیلم‌ها اغلب به تن هنرپیشگان زن یا مرد لباس‌هایی پوشانیده می‌شود که برجستگی‌های بدنشان نمایان شود. ما بیشتر آموخته‌ایم که زل بزنییم و چشم‌چرانی کنیم تا این‌که به آن‌ها به عنوان انسان‌هایی واقعی بنگریم. تحریک و قلقلک به فروش می‌رود و هالیوود این را می‌داند ولی بیشتر بینندگان از این واقعیت که تحریک جنسی موجب غیرانسانی کردن دیگران می‌شود، غفلت می‌ورزند. ما پتانسیل زیان را با خود حمل می‌کنیم. این رویکردها موقعی خطرناک‌ترند که ما به این جمله فکر می‌کنیم:

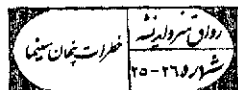
من به جنس مخالف به عنوان اشیای جنسی نگاه نمی‌کنم.

زیرا ما نمی‌توانیم [در ذهن خود] با آن‌چه که شایسته نمی‌شمریم، بجنگیم.

رؤیای آمریکایی

فیلم‌ها اکثراً دانسته‌های آرمانی را به عنوان رؤیای آمریکایی تداوم می‌بخشند: موفقیت در نتیجهٔ تلاش فراوان، سخت‌کوشی ارزشی است که در کتاب مقدس به آن اشاره شده ولی موفقیت اغلب در فیلمی که تصویری نامتعادل از واقعیت را ارائه می‌دهد، دست‌یافتنی است. برخی فیلم‌ها این ایده را ترویج می‌کنند که اگر به اندازهٔ کافی بکوشیم یا قلب و نیت ما در جهت صحیحی قرار داشته باشد، پس حتماً موفقیت به سوی ما خواهد آمد. کمتر فیلمی است که نشان دهد تلاش و کوشش بدون در نظر گرفتن این‌که نتیجه چه باشد مهم است.

مشخصاً ما باید آرزوی موفقیت داشته باشیم. برای نمونه هیچ‌کس سال‌ها به مدرسه نمی‌رود که یاد بگیرد چگونه حساب و کتاب کارش را از کف بدهد یا بیماری را عوضی تشخیص دهد ولی وقتی از تلاش‌های خود انتظار موفقیت و رسیدن به نتیجه را به هر قیمتی داریم - آن گونه



که در فیلم‌های سینمایی شاهدیم - به درهم‌شکسته شدن اعتماد به نفس و توهم به اندازه کافی خوب نبودن خود دامن زده‌ایم. **نشانگان موفقیت** می‌تواند بر فرد مورد علاقه ما نیز تأثیراتی داشته باشد. اگر فکر کنیم تنها شخص موفق شایسته احترام و محبت است، به دیگران فشار می‌آوریم موفق و بی‌عیب و نقص باشند.

از آن‌جا که ما انسانیم و شکست می‌خوریم، سعی می‌کنیم کامل به نظر برسیم و در عوض چهره گنهکار و معیوب خود را از مردم پنهان داریم. راز نگه می‌داریم و دروغ می‌گوییم که ذهنیت دیگران از ما را خوب و مثبت جلوه دهیم. بر این اساس، دیگر نمی‌توانیم مردم را در آن مشکلاتی که دارند و آشکار نکرده‌اند، معاضدت نماییم. باید توجه داشت که ارتباطات هنگامی قوی‌تر می‌شوند که یکدیگر را با وجود شکست‌ها و نقایص خود دوست داشته باشیم، نه هنگامی که از آن‌ها چشم‌پوشی می‌کنیم.

خطر دوم رؤیای آمریکایی، ارتقای مادی‌گرایی است. ما بیشتر، ارزش افراد را به وسیله استطاعت‌های آن‌ها، جایی که زندگی می‌کنند، نوع لباس یا اتومبیلی که می‌توانند بخرند تشخیص می‌دهیم. مانند کلیشه‌سازی، مردم و ارزش آن‌ها را با مالکیت‌هایشان می‌سنجیم. این مسئله موجب می‌شود ارزش بالایی برای اشیای مادی و فانی قائل باشیم. چیزی که با تعلیمات کتاب مقدس مبنی بر اهمیت دادن به معنویت در تضاد است.

نتیجه

اکنون که از خطرات سینما آگاه شدیم، آیا باید از معرض یک فیلم پرجاذبه فرار کنیم و پنهان شویم؟ بگذارید به خاطر داشته باشیم که دنیای خیالی منافع خود را نیز داراست. به همین دلیل است که ما اول از همه به سینما می‌رویم، به خاطر این که به دنیایی دیگر وارد شویم تا دنیای خود را روشن‌تر ببینیم؛ ماجرای دیگران را تجربه کنیم تا به ماجرای خود با دقت بیشتری توجه نماییم. **خیال**، دانشکده انسان است که اجازه می‌دهد چیزی تازه بیافرینیم، به شیوه‌ای نو چیزی را



بینیم و آشنا شویم، واقعیتی قدیمی را به روشی نوین بیان کنیم و حقیقتی تازه را برای زندگی جست‌وجو کنیم.

پر واضح است که نباید از دنیای خیالی تنها بدین دلیل که حاوی خطراتی است، چشم پوشیم. چرا که مجبوریم روزبه‌روز با آن گلاویز شویم و مبارزه کنیم. خیر خوب این که شما با قرائت این مقاله جهش بزرگی در این مبارزه نموده‌اید: شما به علم و آگاهی مجهز شده‌اید. قدرتمندترین سلاح در مقابل نیرنگ و حقه‌بازی، علم به حقیقت است. *البوت در دین و ادبیات می‌نویسد:*

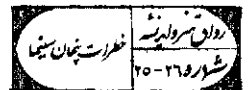
هرچه بیشتر از شکافی که بین ما و هنر وجود دارد، آگاه باشیم، کمتر از آن زیان می‌بینیم و در وضعیتی هستیم که بهتر می‌توانیم نکات مثبت و مفید آن را گزینش و گلچین کنیم.

درباره سینما نیز چنین است. باید همان طور که با سکس، خشونت و اهانت مواجه می‌شویم، با این خطرات سینمایی هم مواجه شویم. ما اکنون از آن خطرات آگاهییم و مرتباً برای خود یادآوری می‌کنیم که ارزش‌ها در فیلم‌ها و ارزش‌ها در آمریکا لزوماً ارزش‌های ما نیستند. ما اصل و اساس زندگی خود را اخذ می‌کنیم و در جست‌وجوی جاهایی هستیم که ما را به طور مثبت تحت تأثیر قرار دهند. کم‌کم زندگی خود را اصلاح نموده، پشتوانه ذهنی و معنوی خود را در هماهنگی با خواست و اراده خدا محکم می‌کنیم.

درس‌نامه اخلاق رسانه‌های می‌گوید:

مقصود از استدلال اخلاقی عبارت است از: ارزش‌های ما اغلب درست‌کارانه حفظ می‌شوند ولی همواره دطلبی گاه‌وبی‌گاه آن منجر به پختگی آن می‌شود.

از نظر من توجه به فیلم‌هایی که گرچه حاوی خطراتی [پنهان نه آشکار] باشند نیز چنین وضعیتی پیدا می‌کند. یعنی در تماشای فیلم به سمت به چالش افکندن ارزش‌های خود [و بالطبع



ورزیدگی و بختگی آن‌ها] سوق داده می‌شویم.
این مقاله از منبع زیر برداشت و ترجمه شده است:

<http://www.seattlecat.com/joyofmovies/columns/000429.html>



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

